Conflicting Appellate Remedies in Indivisible Claims
(A Procedural Critique of Supreme Court Judgment No. 9609970909100021)

Mahsa Aghaie: PhD in Private Law, University of Tehran. **email:** mahsaa. aghaie@gmail.com

In indivisible claims, unsuccessful litigants may adopt divergent avenues of appellate recourse: some lodge an appeal on the merits within the statutory time limit, while others resort to cassation after its expiry. The principal question is which court should adjudicate these challenges and in what sequence. Judgment No. 9609970909100021, rendered by Branch Three of the Supreme Court, relying on the hierarchy of judicial instances, accorded priority to appellate review and stayed cassation proceedings pending determination of the appeal.

Employing a descriptive-analytical methodology, this article examines the procedural autonomy of litigants in choosing their avenue of recourse in tension with the unity of their judicial fate in indivisible litigation, and critically analyzes the Supreme Court's approach. The findings indicate that, although staying cassation proceedings pending determination of the appeal is consistent with the primacy of appellate review, its practical application gives rise to unresolved procedural difficulties, particularly due to the extension of the appellate judgment's effects to other unsuccessful litigants and the unavailability of cassation against appellate judgments. Even Uniformity Decision No. 855 of the General Board of the Supreme Court, despite recognizing an independent right to seek cassation, has failed to resolve practical and procedural issues arising from its implementation.

Keywords: Appellate Review; Cassation; Procedural Priority; Extension of Judgment; Conflict of Appellate Remedies; Indivisible Claims; Uniformity Decision.

دو فصلنامه علمی ـ تخصصی
نوع مقاله: پژوهشی

مجله آیین دادرسی مدنی تطبیقی
https://www.compcp.ir/

تزاحم شیوه‌های شکایت از رأی در دعاوی تجزیه‌ناپذیر و چالش‌های دادرسی؛

(نقدی بر دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۰۲۱ شعبه سوم دیوان‌عالی کشور)

نوشتهٔ
مهسا آقائی*

تاریخ دریافت: ۱۴۰۵/۰۷/۱۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۷/۱۸

چکیده

در دعاوی تجزیه‌ناپذیر، تعدد دادباختگان ممکن است به گزینش راه‌های گوناگون شکایت از رأی منتهی گردد؛ به نحوی که برخی در مهلت قانونی، اقدام به تجدیدنظرخواهی می‌نمایند و برخی دیگر، پس از سپری شدن این مهلت، شیوهٔ فرجام‌خواهی را برمی‌گزینند. در این وضعیت، پرسش اصلی آن است که در کدام مرجع و به چه ترتیبی باید به این اعتراض‌ها رسیدگی شود. دادنامهٔ شمارهٔ ۹۶۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۰۲۱ شعبهٔ سوم دیوان‌عالی کشور، با تکیه بر سلسله مراتب دادرسی، رسیدگی به تجدیدنظرخواهی را مقدم دانسته و بررسیِ فرجام‌خواهی را موقوف بر تعیین تکلیف آن، پنداشته است.

درهمین راستا، این نوشته با روش توصیفی ـ تحلیلی، مبانی استقلال اصحاب دعوا در گزینش راه شکایت را در برابر یگانگی سرنوشت قضایی آنان در دعوای تجزیه‌ناپذیر، بررسی و رویکرد دیوان را با نگاهی نقادانه واکاوی می‌کند. یافته‌های تحقیق، نشان می‌دهد که اگرچه توقف رسیدگی به فرجام‌خواهی تا صدور رأی مرجع تجدیدنظر با تقدم رسیدگی ماهوی سازگارتر است؛ اما با توجه به جریان یافتن آثار رأی تجدیدنظر نسبت به سایر دادباختگان و فرجام‌ناپذیری غالب رأی‌های آن مرحله، اجرای عملی این رویه با گره‌های بی‌پاسخ آیینی روبه‌روست که حتی رأی وحدت رویه شماره ۸۵۵ هیأت عمومی دیوان‌عالی کشور نیز، با وجود به‌رسمیت‌شناختن حق مستقل فرجام‌خواهی، نتوانسته است که تمامی زوایای اجرایی آن را برطرف کند.

کلیدواژه: تجدیدنظرخواهی، ترتب آیینیِ رسیدگی، تسری رأی، تزاحم، دعوای تجزیه‌ناپذیر، فرجام‌خواهی، وحدت رویه.

* دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه تهران. mahsaa. aghaie@gmail.com

مقدمه

یکی از اصول بنیادین دادرسی عادلانه، حق دسترسی به شیوه‌های شکایت از رأی و بازنگری تصمیمات قضایی است. بر بنیاد اصل استقلال اصحاب دعوا، هر یک از طرفین این اختیار را دارد که متناسب با اراده، مصلحت و مهلت‌های قانونی خویش، راه اعتراضی مناسب را برگزینند. با وجود این، اجرای این اصل در مواردی با پیچیدگی‌های دادرسی همراه می‌شود؛ به ویژه هنگامی که موضوع دعوا دارای ماهیتی تجزیه‌ناپذیر و سرنوشت حقوقی مشترک برای طرفین باشد. در چنین وضعیتی، تعدد دادباختگان و چندگانگی در گزینش راه‌های شکایت (تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی)، نظام دادرسی را با تعارض میان دو مرجع تالی و عالی و تزاحم در ترتیب رسیدگی روبه‌رو می‌سازد. از آنجا که قانون آیین دادرسی مدنی ترتیب مشخصی برای این تلاقی پیش‌بینی نکرده، سامان‌دهی این موضوع به رویهٔ قضایی واگذار شده است. پژوهش حاضر برای واکاوی این چالش آیینی، در گام نخست به بازخوانی دادنامهٔ صادره از شعبه سوم دیوان‌عالی کشور و تبیین وقایع و گردش‌کار منتهی به آن می‌پردازد و در گام بعد، توجیه و نقد رأی این شعبه را پی می‌گیرد.

۱. گزارش پرونده و رأی شعبهٔ سوم دیوان‌عالی کشور

دادنامهٔ شمارهٔ ۹۶۰۹۹۷۰۹۰۹۱۰۰۰۲۱ مورخ ۱۳۹۶/۰۱/۲۶ صادره از شعبهٔ سوم دیوان‌عالی کشور، به چالشی می‌پردازد که اگرچه گاه در روند دادرسی‌ها رخ می‌دهد، اما قانون نسبت به آن تعیین تکلیف روشنی ندارد و ناگزیر، سامان‌دهی آن به رویهٔ قضایی واگذار شده است. این چالش، ناظر بر چگونگی اِعمال و رفع تزاحم میان دو شیوهٔ عادی و فوق‌العادهٔ شکایت از رأی، یعنی تجدیدنظرخواهی و فرجام‌خواهی، در بستر دعاوی تجزیه‌ناپذیر است.

دادنامهٔ یادشده، پیرامون دعوای اقامه شده از سوی خواهان‌ها علیه یک شرکت تعاونی و ایادیِ متعاقب آن (شامل برنده مزایده و خریدار نهایی اراضی) صادر شده است که با خواستهٔ ابطال مزایده، اعلام بی‌اعتباری مبایعه‌نامه‌های تنظیمی و مطالبه خسارات دادرسی مطرح شده و مبنای آن، عدم رعایت تشریفات قانونی مزایده و استناد به مکاتبات اداره تعاون، کار و رفاه اجتماعی بوده است. رسیدگی نخستین به این پرونده با صدور حکم به نفع خواهان‌ها مبنی بر احراز وقوع تخلف در تشریفات مزایده و حکم بر ابطال مزایده و بی‌اعتباری مبایعه نامه‌های تنظیمی به پایان رسید و این، همان نقطه‌ای بود که که دادباختگان را در گزینش مسیر شکایت از رأی، در برابر انتخابی چالش‌برانگیز قرار داد و زمینه‌ساز بروز ابهام در ترتب شیوه‌های اعتراض گردید؛ بدین ترتیب که یکی از دادباختگان (شرکت تعاونی مسکن) در مهلت مقرر قانونی اقدام به تجدیدنظرخواهی نمود، درحالی‌که

دادباختهٔ دیگر (خریدار نهایی ملک)، پس از سپری‌شدن مهلت تجدیدنظرخواهی، به استناد فرجام‌پذیر بودن اصل دعوا، شیوهٔ فرجام‌خواهی را برگزید. این امر در بستر تجزیه‌ناپذیری دعوا، پرسش‌هایی اساسی دربارهٔ ترتیب رسیدگی به این دو شیوه و حدود صلاحیت مرجع‌های قضایی در سطوح تالی و عالی پدید آورد، چرا که همزمان با ارسال دادخواست فرجامی به دیوان‌عالی کشور، تجدیدنظرخواهی دادباختهٔ نخست کماکان در دادگاه تجدیدنظر استان در جریان رسیدگی ماهوی قرار داشت.

در رویارویی با این وضعیت و در سایهٔ سکوت قانون، شعبهٔ سوم دیوان‌عالی کشور با نگاه به سلسله‌مراتب دادرسی و ترتب منطقی آن، چنین انشای رأی نمود:

«۱- نظر به اینکه بعضی محکوم علیهم از دادنامه صادره تجدیدنظرخواهی نموده‌اند و بعداً آقای ر. ت (محکومٌ علیه دیگر) هم از آن فرجام‌خواهی کرده است، با توجه به سلسله مراتب مراجع قضایی و ترتب منطقی رسیدگی و اختیارات دادگاه تجدیدنظر در رسیدگی ماهوی و امکان ارائه ادله جدید از طرفین و رسیدگی به آنها و تأثیر احتمالی آن در کشف حقیقت، اقتضا دارد دادگاه تجدیدنظر بدواً به تجدیدنظرخواهی رسیدگی و پس از صدور رأی، پرونده توأم با سوابق رسیدگی به تجدیدنظرخواهی برای رسیدگی به فرجام‌خواهی به دیوان کشور ارسال شود.

۲- در مقام تبادل لوایح، دفتر دادگاه برخلاف ماده ۳۸۵ قانون آیین دادرسی مدنی نسخه ثانی دادخواست فرجام‌خواهی را به وکلای مرحله بدوی ارسال کرده است و بدون تسلیم وکالت‌نامه تمبرشده اقدام به پاسخگویی شده است که حسب تبصره ذیل ماده ۱۰۳ قانون مالیات‌های مستقیم قابل ترتیب اثر نیست؛ نتیجه تبادل لوایح وفق مقررات صورت نگرفته است.»

رئیس شعبه سوم دیوان‌عالی کشور: حسن غفارپور

مستشار دیوان‌عالی کشور: عبدالرضا کریمی صحنه سرایی

۲. توجیه و نقد رأی شعبهٔ سوم دیوان‌عالی کشور

دادنامهٔ صادره از شعبهٔ سوم دیوان‌عالی کشور مبنی بر اعادهٔ پرونده به دادگاه تجدیدنظر، برآمده از تزاحم عملی میان دو طریق اعتراضی در دعوایی تجزیه‌ناپذیر است. برای فهم منطق حاکم بر رأی‌های دعاوی تجزیه‌ناپذیر، ابتدا باید به ویژگی درونی این دعاوی و پیامدهای آن در شکایت از رأی، توجه کرد. در این نوع از دعاوی که شماری از اشخاص با منافع مشترک و تفکیک‌ناپذیر در یک‌سوی دادرسی حضور دارند، «اصل استقلال حقوقی اشخاص» و «همبستگی ماهوی دعاوی و سرنوشت مشترک آن‌ها» در تقابل با یکدیگر قرار

می‌گیرند و این دوگانگی، بستری فراهم می‌آورد که هریک از این اشخاص، همزمان با حفظ هویت مستقل خود، در سرنوشت قضایی یکسانی سهیم می‌شوند. همین ویژگی، زمینه‌ساز طرح این پرسش بنیادین می‌شود که حق شکایت از رأی، در چنین دعاوی‌ای، باید به عنوان حقی فردی و مستقل درنظر گرفته شود، یا آنکه ماهیتی جمعی و مشترک دارد؟

در پاسخ، دو رویکرد مختلف قابل شناسایی است: رویکرد نخست با تأکید بر اصل استقلال اشخاص و پاسداری از حق بنیادین اعتراض به رأی، هر یک از دادباختگان را دارای اختیار مستقل برای گزینش شیوهٔ شکایت می‌داند[1] و در مقابل، رویکرد دوم، با تکیه بر یگانگی ماهیت دعوا و اثر یکپارچهٔ رأی، اجرای حق شکایت از رأی را وابسته به ارادهٔ مشترک دادباختگان می‌بیند.[2] رأی مورد بحث، رویکرد نخست را برگزیده که بر بنیاد آن، هر دادباخته‌ای، به رغم اشتراک موضوع، از حق مستقل شکایت برخوردار است و می‌تواند راه اعتراض خود را ـ خواه تجدیدنظرخواهی یا فرجام‌خواهی ـ آزادانه برگزیند. در این رویکرد، هم‌سو با تفسیر گستردهٔ مواد ۳۳۱ و ۳۶۷ قانون آیین دادرسی مدنی، «حفظ امکان دسترسی مستقل هر شخص به مراجع قضایی»، حتی در بستر دعوای تجزیه‌ناپذیر، بر هر ملاحظهٔ دیگری اولویت دارد.

به نظر می‌رسد، در حال حاضر، رویکرد برگزیده در رأی یادشده با ساختار تقنینی موجود و رویهٔ تفسیری حاکم، هم‌خوانی بیشتری دارد. البته ناگفته نماند که نظریهٔ مبتنی بر ماهیت جمعی حق شکایت از رأی در دعاوی تجزیه‌ناپذیر، نیز با هدف یکپارچه‌سازی دادرسی و پرهیز از پراکندگی آرا، از دیدگاه نظری، توجیه‌پذیر و قابل دفاع است، اما در عین حال، عینیت یافتن آن در عرصهٔ عمل، بایستهٔ تصریح قانون و مداخلهٔ مستقیم قانون‌گذار خواهد بود. از این‌رو، در این بازهٔ زمانی و در چهارچوب مقررات کنونی، می‌توان بر این باور بود که تفسیر قضایی، گنجایش لازم را برای اجرای رویکرد دوم ندارد و چنین برداشتی، می‌تواند به محدودسازی حق فردی شکایت از رأی بیانجامد، بی‌آنکه سازوکاری برای تعدیل، هماهنگ‌سازی و چگونگی جمع منطقی میان حقوق دادباختگان متعدد پیش‌بینی شده باشد. در حقوق تطبیقی و به‌ویژه حقوق فرانسه، راهکارهایی جهت

۱. بنگرید احمدی، خلیل، «اثر رأی غیرقابل تجزیه و تفکیک در مراحل مختلف شکایت از رأی»، »فصلنامهٔ تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی»، دوره ۱۸، شماره ۶۹، ۱۳۹۴، ص. ۱۸۷ تا ۱۹۰.

۲. از نگاه برخی از حقوق‌دانان، چنین رویکردی می‌توان قابل دفاع باشد که به مانند دادخواهی انفرادی در مرحله نخستین در دعاوی تجزیه ناپذیر که به تنعایی قابلیت استماع ندارد، پژوهش‌خواهی انفرادی نیز شنیده نمی‌شود و اقتضای صدور قرار عدم استماع را خواهد داشت. محسنی، حسن، «مفهوم و آیین دادرسی دعوا و رأی غیرقابل تجزیه و تفکیک»، فصلنامهٔ حقوق خصوصی دانشگاه تهران، دورهٔ ۱۵، شمارهٔ ۲ ۱۳۹۷، ص. ۲۳۰ و ۲۳۱.

متعادل‌سازی حقوق دادباختگان پیش‌بینی شده که از جملهٔ آن، «حق الحاق» سایر ذی‌نفعان به دادرسی است؛ سازوکاری کاربردی که برخی از استادان به درستی، اصلاح قانون آیین دادرسی مدنی را بر پایهٔ آن پیشنهاد کرده‌اند[1].

در ادامه، با پذیرش رویکرد مبتنی بر استقلال حق اعتراض هر دادباخته به رأی، مسألهٔ بنیادین دیگری سربرمی‌آورد و آن، ترتیب منطقی رسیدگی به این دو شیوهٔ شکایتی، در فرض اعمال همزمان آن‌ها از سوی دادباختگان پرشمار است. این مسأله که در عمل، نقش سرنوشت‌سازی در سامان‌دهی دادرسی‌ها و پیشگیری از پراکندگی رأی‌ها دارد، چالشی عمیق است که به طور مستقیم، از چگونگی جمع حقوق دادباختگان و سلسله مراتب دادرسی تأثیر می‌پذیرد. در این زمینه نیز وحدت نظر روشنی در رویهٔ قضایی یا آموزه‌های دکترین حقوقی دیده نمی‌شود. گروهی بر این باورند که در فرض اعمال هم‌زمان پژوهش‌خواهی و فرجام‌خواهی، رسیدگی به هر دو طریق شکایت می‌تواند به طور هم‌عرض و هم‌زمان انجام شود، اگرچه چنین برداشتی، با انگیزهٔ پاسداری از حق اعتراض دادباختگان شکل گرفته، اما در مقام اجرا با دشواری‌های جدی همراه است، زیرا نه تنها بسترساز چندگانگی رأی‌ها می‌شود، بلکه سازوکار جمع و اجرای چنین رأی‌هایی نیز با ابهام و تزاحم روبه رو خواهد بود.

در برابر این دیدگاه، گروهی دیگر با اشاره به چالش تزاحم در زمینهٔ اجرا، بر بایستگیِ تقدم یکی از دو شیوه نظر دارند. این نظریه، خود بر دو رویکرد تقسیم می‌شود؛ برخی با تکیه بر جایگاه نظارتی مرجع عالی، معتقدند که در فرض همزمانی شکایت‌ها از رأی، رسیدگی باید نخست در دیوان‌عالی انجام پذیرد و مرجع تالی در انتظار تعیین تکلیف فرجامی باقی بماند. این انگاره، هرچند از حیث صورت‌بندیِ نظری از انسجام نسبی برخوردار بوده، اما نقدهایی بر آن وارد است، زیرا از یک‌سو، توالی و نظم مرحله‌ای دادرسی را برهم می‌زند و از سوی دیگر، با ماهیت رسیدگی فرجامی در دعاوی مدنی ـ فقط امور حکمی و آیینی ـ و با شأن عالی دیوان هم‌خوانی ندارد و موجب اطالهٔ دادرسی و خلأهای عملی می‌شود.[2] رویکرد دیگر که رأی مورد بحث بر بنیاد همان، استوار شده، رویکردی است که ضمن شناسایی استقلال حق شکایت از رأی، تقدم رسیدگی ماهوی و رعایت سلسله مراتب دادرسی را بایسته می‌داند و با برتری بخشیدن به رسیدگی ماهوی، رسیدگی فرجامی را تنها پس از صدور رأی مرحلهٔ تجدیدنظر، می‌پذیرد. این نگرش مبنایی

۱. (محسنی، حسن، پیشین، ص. ۲۲۴ تا ۲۲۶و ۲۳۸).

۲. یکی از نقدهای وارده آن است که در فرض تأیید رأی در مرحلهٔ فرجامی، نقض بعدی آن از سوی دادگاه تجدیدنظر، دوگانگی را رقم می‌زند که حل آن دشوار است.

دقیقاً پاسخی آیینی به ویژگی دعاوی تجزیه‌ناپذیر است؛ چراکه از نگاه برخی، این دعاوی ذاتاً مستلزم انسجام پیوند ساختاری در دادرسی بوده و تقدم دادگاه ماهوی مانع از پدیداری آرای متهافت در مراجع تالی و عالی می‌گردد[1].

شایان ذکر است که رأی وحدت رویهٔ ۸۵۵ مورخ ۱۴۰۳/۰۹/۱۳ هیأت عمومی دیوان‌عالی نیز تا حدودی بر همین مبنا استوار است؛ چراکه هیأت عمومی با تصریح بر استمرار حق فرجام‌خواهی دیگر دادباختگان، صرف صدور رأی تجدیدنظر را موجب زوال این حق ندانسته و حق شکایت از رأی را برای تمامی ذی‌نفعان و دادباختگان، ولو در دعاوی تجزیه‌ناپذیر به رسمیت شناخته است. با وجود این، رأی وحدت رویهٔ یادشده نیز با نقدهایی روبه‌رو بوده[2] و البته با توجه به برخی تفاوت‌ها، این دو رأی را نمی‌توان به طور کامل، هم‌سوی با یکدیگر تفسیر کرد. از جمله تفاوت بنیادین آن‌ها در این است که رأی شعبه سوم، تزاحم همزمانِ رسیدگی‌ها را مدیریت می‌کند، اما رأی وحدت رویه ۸۵۵، دیوان را مکلف می‌کند تا حتی پس از صدور رأی قطعی تجدیدنظر، به فرجام‌خواهی سایر اصحاب دعوا نیز رسیدگی کند؛ رویکردی که در عمل می‌تواند منجر به تعارض میان رأی‌های دادگاه تجدیدنظر و دیوان‌عالی شود.

نتیجه‌گیری

در پرتو این نوشتار و روی‌هم‌رفته، چنین برمی‌آید که نظریهٔ برگزیده در رأی شعبهٔ سوم دیوان‌عالی کشور، که بر تقدم رسیدگی تجدیدنظر با حفظ حق فرجام‌خواهی دلالت دارد، در چهارچوب نظری و حقوق موضوعهٔ کنونی، تا حدودی قابل پذیرش است؛ زیرا این رویکرد، بی‌آن‌که دامنهٔ حق شکایت از رأی را محدود نماید، جایگاه هریک از شیوه‌های شکایتی و سلسله‌مراتب مراجع قضایی را پاس می‌دارد. با وجود این، رویکرد یادشده با دشواری‌های آیینی و اجرایی روبه‌رو است؛ چراکه از یک‌سو، با توجه به ماهیت تجزیه‌ناپذیری دعوا، رأی مرجع تجدیدنظر بر دیگر اصحاب دعوا نیز تسری می‌یابد و از سویی دیگر، بیشتر رأی‌های مدنی صادره از دادگاه‌های تجدیدنظر فرجام‌ناپذیر بوده و رسیدگی فرجامی نسبت به رأی نخستین، در فرض نقض از سوی مرجع تجدیدنظر، امری بیهوده و نامعقول خواهد بود، مگر آنکه به طور استثنایی رسیدگی فرجامی را نسبت به

۱. فتحی، بدیع و هرمزی، خیراله، «تجزیه‌ناپذیری دعاوی در آیین دادرسی مدنی ایران و فرانسه»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۷، شماره ۱۲۲. ۱۴۰۲، ص. ۳۳۰ تا ۳۳۴.

۲. برای آشنایی با رویکردهای گفته شده و نقدهای وارده بر رأی وحدت رویه، بنگرید به: شکوهی مشهدی، بهنام(۱۴۰۴)، گزارش نشست«هستهٔ پژوهشی عدالت و آیین‌دادرسی‌مدنی» دربارهٔ رأی وحدت‌رویهٔ ۸۵۵ هیأت عمومی دیوان‌عالی کشور، مجلهٔ آیین‌دادرسی‌مدنی تطبیقی، دورهٔ ۱، شمارهٔ ۱. ص. ۲۰۳ تا ۲۱۴.

رأی تجدیدنظر اعمال نماییم و یا رسیدگی فرجامی را محدود به فرض تأیید رأی نخستین بدانیم که چنین مواردی فراتر از اختیارات تفسیری دادگستری است. بنابراین شایسته آن است که تعیین راهکار نهایی، به قلم قانون‌گذار سپرده شود.

همسو با دیدگاه‌های حقوق‌دانان[1]، به نظر می‌رسد که کارآمدترین راهکار تقنینی، پیش‌بینی سازوکار الزام‌آورِ «الحاق و تجمیع شکایات» در مرحلهٔ ماهوی است؛ به‌گونه‌ای که با تجدیدنظرخواهی یکی از دادباختگان در دعوای تجزیه‌ناپذیر، سایر دادباختگان نیز مکلف به پیگیری اعتراض خویش در همان مرجع تجدیدنظر گردند و طرح مستقل فرجام‌خواهی، تنها پس از پایان این رسیدگی ماهوی و در حدود قابلیت فرجام‌خواهیِ رأی دادگاه تجدیدنظر امکان‌پذیر باشد.

منابع

۱ـ احمدی، خلیل (۱۳۹۴)، «اثر رأی غیرقابل تجزیه و تفکیک در مراحل مختلف شکایت از رأی، »فصلنامهٔ تحقیقات حقوقی دانشگاه شهید بهشتی»، دوره ۱۸، شماره ۶۹.

۲ـ شکوهی مشهدی، بهنام (۱۴۰۴)، گزارش نشست«هستهٔ پژوهشی عدالت و آیین‌دادرسی‌مدنی» دربارهٔ رأی وحدت‌رویهٔ ۸۵۵ هیأت عمومی دیوان‌عالیکشور، مجلهٔ آیین‌دادرسی‌مدنی تطبیقی، دورهٔ ۱، شمارهٔ ۱.

۳ـ فتحی، بدیع و هرمزی، خیراله (۱۴۰۲)، «تجزیه‌ناپذیری دعاوی در آیین دادرسی مدنی ایران و فرانسه»، مجله حقوقی دادگستری، دوره ۸۷، شماره ۱۲۲.

۴ـ محسنی، حسن (۱۳۹۷)، «مفهوم و آیین دادرسی دعوا و رأی غیرقابل تجزیه و تفکیک»، فصلنامهٔ حقوق خصوصی دانشگاه تهران، دورهٔ۱۵، شمارهٔ۲.

۱. محسنی، حسن، پیشین، ص. ۲۲۴ تا ۲۲۶.